

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روز گذشته راجع به کیفیت حج غیر مستطیع و این که کفایت از حَجَّة الاسلام می کند یا نه، مطالبی عرض شد و گفتیم که حَجَّة الاسلام برای افراد مختلف، مختلف است. و لذا در ظرف عدم استطاعت این حَجَّش حَجَّة الاسلام است، و خب چند روایت هم بود، یکی از: «مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَيْجُزِيهِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ» حضرت فرمودند: «بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَةٌ». خب این دلالت می کند که حَجَّش صحیح و حَجَّة الاسلام است.

روایت دیگر: «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ أَقْضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خب این هم صراحت دارد، نعم می خورد به حَجَّة الاسلام. اگر بالا هم شبهه ای بود این جا «قَالَ نَعَمْ» دیگر آن شبهه را ندارد. بعد حضرت می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» باید این حج را انجام بدهد. «قُلْتُ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تِلْكَ تَامَةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجَّ مِنْ مَالِهِ» آیا این که شما می فرمائید باید دوباره حج انجام بدهد، دلالت می کند حَجَّش ناقص بوده است؟ حضرت می فرماید: نه، در زمان خودش تام بوده «قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ» حَجَّة السلام را انجام داده «وَتَكُونُ تَامَةً» درست هم هست. «وَلَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ».

ببینید «فَلْيَحُجَّ» دلالت بر وجوب می کند؛ باید حج انجام بدهد. عرض شد که مرحوم شیخ در این جا می فرماید که: «وَإِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ مَحْمُولٌ عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِحْبَابِ» ایشان می گویند این دلالت بر استحباب می کند و کلام حضرت که می فرماید: حَجَّة الاسلام، بر این مسأله دلالت می کند، چون حضرت فرمودند: حَجَّة الاسلام انجام داده و این هم تام است و لیس بناقص. پس بنابراین این «فَلْيَحُجَّ» می شود مستحب؟! این است؟! مولانا اگر ملاک صراحت حضرت؛ بیان حَجَّة الاسلام است، چرا شما در یک مورد دیگر می گوید واجب است؟! مگر ما در این جا نداریم که اگر عبد حَجَّة الاسلام را انجام بدهد و بعد حَرَّ بشود و عتق بشود واجب است که دوباره حج انجام بدهد؟ و شما گفتید که باید انجام بدهد، مگر در آن جا حَجَّة الاسلام نبود؟! هر دو که حَجَّة الاسلام است، حَجَّة الاسلام که با حَجَّة الاسلام فرق نمی کند.

شما می گوید: آن در زمان رقیّت است، خب ما هم می گوئیم این هم در زمان عدم استطاعت است، آن تبدل موضوع از رقیّت به حرّیت موجب تبدل تکلیف است، خب ما هم می گوئیم در این جا هم تبدل موضوع است، در عدم استطاعت حَجَّة الاسلام انجام داده است.

خیلی خب حالا وقتی که مستطیع شد یک حَجَّة الاسلام دیگر برایش ثابت می شود. شما می گوئید دو تا

حَجَّةَ الاسلام نداريم، ما می گوئيم آن جا هم دو تا نداريم، مرغ یک پا دارد زور هم نزنيد.

شيخ طوسی هستی مخلصت هستيم روی چشممان، ولی ديگر با فرمايش امام صادق نمی توانی شاخ به شاخ بشوی، حواست باشد. هر کاری می خواهی بکنی ما مثل آن هايی نيستيم که می آیند و آبروی امام صادق را ببرند، ولی آبروی علامه مجلسی ريخته نشود. نه، صد ميليارد علامه مجلسی فدای یک ناخن گرفته شده امام صادق هم نخواهد شد، هر چیز جای خودش را دارد.

این جا در خود دليل شيخ طوسی تناقض است. يعنی خود کلامی را که شيخ طوسی در این جا آورد با ملاک خودش تناقض دارد، و همین طور بقیه هم همین فتوی را دادند، از این جاست که می گوئيم اجماع همه کشک است. این مسأله چیست؟ در این جا مسأله به این کیفیت است و راجع به روایت جمال هم همین مسأله است، و همه این مطالب نسبت به این قضیه به این کیفیت است.

یک مطلب را در آخر در روز گذشته گفتيم که مربوط به حج ناصب بود، حج ناصب و آن هايی که در تحت ولایت نيستند، در بالا یک روایتی داریم که دلالت می کند بر این که ناصب اگر حج انجام دهد - آن هم باز روایت ديگری بود- «لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَبَّهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أُيسِرَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» باید حج را دوباره انجام بدهد، حالا با توجه - این جا جای دقت است - به اثبات وجوب حج به نص روایت؛ برای کسی که معسر است و بعد به حال یسر می رسد - با توجه به این مسأله - حضرت آردقه بن ناصب را در ردیف این قرار دادند. يعنی فرمودند: «وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ» وقتی که شخص ناصب مستبصر بشود و اهل ولاء بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حضرت می فرمایند: واجب است حج را انجام بدهد، این ظهور «وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» اگر چه این حج را انجام داده است. روایت نسبت به این مسأله ظهور دارد، که این شخص هم باید حش را دوباره انجام دهد. حالا ما کاری نداريم به این که این در ردیف آن معسر قرار گرفته، همین که حضرت می فرمایند: «وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ إِذَا عَرَفَ فَعَلَيْهِ الْحَجُّ وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ». «فَعَلَيْهِ» دلالت بر وجوب می کند، عليه يعنی بر اوست، يعنی بر ذمه اوست، علی به معنای ذمه می آید، به معنای اختناق می آید، به معنای حکومت می آید، یک همچنين معنایی دارد.

وليکن روایت ديگر که روایت صحيحه است وجوب ناصب را نفی می کند، نه وجوب معسر را. می فرماید: «مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالدِّيُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ» بر او حَجَّةَ الاسلام است «أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» يا اينکه فريضه اش را انجام داده است. حضرت می فرماید: «قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حش را انجام داده «وَلَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» من اينطور خوشم می آيد که این دوباره حش را اعاده کند. اينطور من دوست دارم، يعنی چه؟ يعنی این حش بدرد نمی خورد. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَهُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدَيِّنٍ

ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ كُلُّ عَمَلٍ عَمَلَةٌ وَهُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَضَلَّائِهِ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُؤَجَّرُ عَلَيْهِ إِلَّا الزَّكَاةَ» در مورد زکوة گفتیم که چون باید به اهل ولاء برسد، لذا زکوة قبول نیست، ولی نماز و روزه و اینها قبول است. «فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِلْأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَالْحَجُّ وَالصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ» قضا برایش نیست حالا این روایت و آن روایت این جا جای اجتهاد دارد و جای تأمل دارد.

یا مثلاً در یک جای دیگر - این روایت حتی صریح تر هم هست - داریم که: «عَلَى بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ كَتَبَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيُّ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به امام باقر نوشته است که: «أَنِّي حَجَجْتُ وَأَنَا مُخَالَفٌ وَ كُنْتُ صَرُورَةً» حج اول هم بوده «فَدَخَلْتُ مُتَمَتِّعًا بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ» یعنی طبق حج تمتع انجام دادم «قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَعِدْ حَجَّكَ» حجت را دوباره اعاده کن.

البته مرحوم شیخ می فرماید که این روایت محمول علی الاستحباب است. باز اینجا یک روایت دیگری هم هست، البته احتمالاً این مضمونش همان است منتهی راویش فرق می کند، که همان روایت أَحَبُّ إِلَيَّ باز در این جا یک روایت دیگر است. خب این مسأله در این جا باید مورد توجه قرار بگیرد که مرحوم شیخ در این جا صاف فرموده اند که این حجتش مستحب است و خودشان را خلاص کردند، و گفتند که خب حضرت در آن جا فرمود: «قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حجتش را انجام داده «وَلَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» یا در یک روایت است أَنِّي لِأَكْرَهُهُ که قبلاً چند روز قبل خواندیم که حضرت می فرمایند: لِأَكْرَهُهُ ذَلِكَ الْحَجَّ از این حجتی که انجام داده خوشم نمی آید.

در آن روایتی که دارد که «أَعِدْ حَجَّكَ» «فَلْيَحْجَّ» «وَأِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» در این جا یک مسأله به نظر بنده می رسد؛ آن مطلب را اول بعد مطلب دیگر که رُند است را می گوئیم.

آن مسأله اول این است که نَصْب دارای مراتب مختلفی است؛ یک وقتی شخص ناصبی است به این معنا که اصلاً سَابِّ است، یعنی این در مقام سَبِّ است و همان ناصبی است که راجع به ابوحنیفه آمده که اصلاً در مجلس درسش امام صادق را مسخره می کرد، مثلاً می گفت این مرتیکه! [نعوذ بالله] که چیزی نمی فهمد، یا می گفت که من به این چرندیات! فتوا نمی دهم. یعنی با این عبارتهای بی شرمانه از امام صادق تعبیر می کرد، آنوقت آنجایی که بصلاحش بود می گفت: بله من دو سال پیش او درس خواندم، راجع به امام صادق نظر می داد.

و بقول آقای مطهری از مفاخر اسلام است! در جلد دوم کتاب اسلام و مقتضیات زمان ایشان دیده اید؟ در نظر آقای مطهری این ابوحنیفه از مفاخر اسلام است! به خاطر این که در زندان منصور دوانیقی بود و با او بد بودند، لج بودند. با هم دیگر هر چه بودند که دلالت بر خوب بودنش نمی کند! و اتفاقاً ابوحنیفه آمده بود و با

دشمنان امام صادق روی هم ریخته بود، آن محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض و مردم را تحریک به خروج می کرد، این ها که اصلاً دشمنان امام صادق بودند و همان هایی که امام صادق را در طویلۀ زندان حبس کردند و تهدید کردند که اگر تا فردا بیعت نکنی شما را به قتل می رسانیم و ابوحنیفه با این افراد رو هم ریخته بود. و نامه ای از او به افراد رسیده بود و تحریک کرده بود که من مردم را به سمت شما خواندم و پول فرستادم منتهی خود نامرد نشست در خانه و گفت اگر اموال مردم دست من نبود که باید به ایشان برسانم من هم ملحق می شدم. آره ارواح عمهات تو آدمی بودی که دنبال این حرف ها بروی؟! این نامه بدست منصور می رسد و منصور می گیرد و در زندان می اندازد، بعد هم ظاهراً با سم به قتل می رسد. خلاصه این آدم، آدم ناصبی بود. در مقام نصب اند؛ یعنی این افراد.

یک نصب هم داشتیم که در مقام مخالف بود، یعنی هر شخصی که مخالف بود این را می گفتند ناصب، ناصب یعنی به شخصی که اصلاً مخالف مکتب اهل بیت است، این را ما از مضمون روایات بدست می آوریم که در این جا دو اصطلاح بوده؛ یکی در مقام عداوت و اظهار عداوت است و اطلاق ناصب به او می شد. یکی هم این که هر کسی که مخالف بود ولی در مقام ابراز عداوت نبود کاری به ائمه نداشت. مثلاً ائمه را مثل یک فقیه فرض می کردند و دنبال سایر مذاهب بودند، و شاید احترام هم می کرد حتی احترام هم می گذاشت ولیکن خب بالاخره آدم به هر که احترام می گذارد که تقلید نمی کند.

این همه افراد هستند که احترام می گذارند، تقلید که می کنیم، بله خب بعضی ها می گویند به ما احترام می گذاری حتماً باید به ما ارادت هم پیدا کنی دست ما را هم ببوسی! نه بابا احترامت را می گذاریم تقلید را خودمان می دانیم، از یکی دیگر تقلید می کنیم. گفت مرید هستیم عاشق که نیستیم، هر چیزی یک حدی دارد دیگر.

نظر بنده این است که در این جا آن نصبی را که امام علیه السلام می فرمایند: باید دوباره حجش را انجام بدهد، آن نصبی است که در حال سب باشد. اصلاً آن عبادت باطل است یعنی آن که سب است، او مرتد است، حتی واجب القتل است، آن نصب واجب القتل است و این فرد مرتد است.

یعنی شخص شخصی است که در طبق روایت امام صادق علیه السلام «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَأَنْجَسُ مِنْهُ» حضرت در مورد ناصب می فرمایند: أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ در مورد مخالف حضرت نمی گوید أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ، در مورد روایات خمس رفقا بروند ببینید، البته ما بحثش را کردیم در همین بحث طهارت انسان خیال می کنم این روایات را آوردیم که چطور کیفیت نجاست و قذارت درونی مقول به تشکیک است، در حالی که قذارت ظاهری مقول به تشکیک نیست، نجس است دیگر. ولی این باطن است که در آن نجاست داریم، آنجس داریم و مراتب نجاست داریم این ها همه

قذارت‌های باطنی است که این‌ها همی باعث می‌شود کدورت باطنی بیشتر بشود آن ظلمت باطنی اقتضاء می‌کند بیشتر بشود.

خب به مقتضای این روایت آن ناصبی که در مقام نصب است اصلاً اعمالش قبول نیست. این واجب القتل است باید به قتل برسانی، لذا روایتی که در این جا حضرت می‌فرماید: ناصب کلاً حج را باید انجام بدهد، و همین طور در روایت بعدی که امروز خواندیم، به نظر می‌رسد که در این جا، طبق همان قاعده صحت و بطلان عبادت، این اقتضا می‌کند که حج باطل است و باید حج را دوباره انجام بدهد. و اما اگر فرض کنید که ناصب در این جا به معنای مخالف بطوری که در روایت معاویه العجلی، منظور از ناصب همان اهل خلاف بود، در پایین روایت داریم «نَاصِبٌ مُتَدَيِّنٌ» یعنی ملتزم است منتهی خب شما را قبول ندارد، امام را قبول ندارد ولی متدین است، به کسی که فحش می‌دهد سبّ می‌کند متدین نمی‌گویند، این تدین ندارد این که در این روایت داریم این «نَاصِبٌ مُتَدَيِّنٌ» همان نظریه ما را که دو جور نصب در این جا داریم تأیید می‌کند.

یک نصب، ناصبی است که در مقام سبّ است و متدین نیست، این را حضرت می‌فرماید: «فَلْيُحِجَّ»، «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» واجب است حج انجام دهد. چون حشش باطل بوده، این اصلاً مرتد حساب می‌شود و این واجب القتل است. یعنی قتلش جایز است. جایز القتل است و این حشش اصلاً باطل است. لذا حضرت می‌فرماید: «فَلْيُحِجَّ». ناصب دوم، ناصب به معنای مخالف است که از این روایت هم همین بدست می‌آید این را حضرت می‌فرماید: «وَلَوْ حَجَّ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ» این بهتر است که برود حشش را دوباره انجام بدهد. چرا؟ چون حشش صحیح بوده حج باطل که نبوده مثل این سنی‌های بیچاره که آنها میلیون‌ها نفر بلند می‌شوند می‌آیند اصلاً هر را از بر تشخیص نمی‌دهند نمی‌فهمند ابوحنیفه کیست؟! امام صادق کیست؟!!

یکی از رفقا بود می‌گفت: در یک سفر داشتیم نگاه می‌کردیم دیدیم یک خانواده اندونزی آمده بودند آن جلو می‌خواستند لباس هایشان را عوض کنند مرد و زن همه لباس هایشان را درآوردند و شروع کردند به شستن در تشت، می‌گفتند حالا این‌ها را بعداً می‌پوشند می‌روند مسجد الحرام. این چه می‌فهمد؟! بابا این که لباسش را همین طوری در می‌آورد و بعد هم می‌شوید که طاهرأ، مطهرأ، متطهرأ با حال طهارت و خلوص نیت برود طواف کند، این‌ها حالا اهل خلافند؟ حالا این‌ها حششان باطل است؟ نه بابا کجا باطل است! خدا از همین‌ها قبول می‌کند و شاید هم از آن‌ها بیشتر از ما هم قبول کند، واقعاً جداً می‌گویم!! آدم این‌ها و صفایشان را واقعاً می‌بیند می‌گوید با این وضعی که ما داریم کار ما زار است. همین قدر می‌فهمند، فهمشان همین قدر است، درکشان همین قدر است، حالا حضرت بیاید بگوید نه این که بلند شده آمده در این جا، این حشش باطل است و باید دوباره برود انجام بدهد!! معلوم است حشش درست است منتهی حضرت می‌فرماید: اگر این فهم پیدا کرد، پول هم داشت «أَحَبَّ إِلَيَّ» خب بیاید یک حجی را با ولاء انجام بدهد. این بهتر نیست؟! یک

چیز طبیعی است که حضرت در اینجا می‌گویند که این حجی را که انجام داده در حال خلاف بوده‌الآن بیاید حج با ولاء انجام بدهد تا اثرش را بیشتر متوجه بشود، که بین این و آن چه فرقی است.

پس با توجه به این قضیه روایاتی که در آن «أَحَبَّ إِلَيَّ» نیست و منظور ناصب است؛ این روایت دلالت می‌کند بر آن نصب اصطلاحی که عداوت و ابراز عداوت است. مثل همین افراد متجری و افراد متحدی که جسارت به ائمه می‌کنند، که این‌ها اصلاً واجب القتل هستند. کسی که واجب القتل است حشش که درست نیست، حشش باطل است، می‌خواهد انجام ندهد حشش باطل است. امام می‌فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» باید حج را انجام بدهد و اما اگر نه، آن ناصبی باشد که در بعضی روایات دیگر هست، آن ناصب حشش درست است، ولیکن وقتی که مستبصر شد بهتر است حج را دوباره انجام بدهد.

غیر از زکوة که خب آن زکوة یک مورد خاص است. چون وجوبش و وجوب تکلیفی است منتهی از باب این که مورد مصرف خاص برایش تعیین شده باید به مورد خاص خودش برسد.

پس بنابراین نظر ما نسبت به دو روایاتی که مربوط به ناصب هست در دو جای مختلف فرق کرد، در مورد ناصبی که سب است حج او باطل و باید انجام بدهد، ولی ناصبی که فقط صرفاً خلاف است در این جا حشش درست است و مستحب است انجام بدهد، طبق روایات امام باقر و امام صادق علیهما السلام.

خب حالا فرضاً اگر کسی این مطلب را نپذیرد و بگوید: در این جا یک نصب بیشتر نداریم و همان اطلاق که در آن روایت است؛ همان اطلاق هم در این روایت است و در این روایت هم سب نیامده و دلیلی بر افتراق بین دو نصب در این جا وجود ندارد، و یک روایاتی در این جا داریم که حضرت بنحو اطلاق امر به حج می‌کنند، بعضی روایت‌ها با دقت و تفسیر بیشتر برای آن اطلاق حج را به استجاب تعبیر می‌کنند. اگر این مطلب را بگوئیم باید این مسأله را بگوئیم که لسان در تمام این روایات مربوط به ناصب که حضرت می‌فرمایند: لَأَكْرَهُ، یا می‌فرمایند: أَحَبُّ أَنْ يَعِيدَ، یا در آن جایی که می‌فرمایند: فعليه أَنْ يَحِجَّ وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فليحج، لسان روایت اقتضاء می‌کند این حجی که انجام داده است آن مصلحت اتیان نشده باشد، حج بلا حج است. این مسأله است. چون این که حضرت می‌فرماید: فليحج.

اگر یادتان باشد مدت‌ها قبل من عرض کردم که اصلاً در مسأله کیفیت استجاب ما یک نظر خاصی داریم؛ در خیلی از موارد ما اصلاً استجاب نداریم خودمان انتزاع استجاب و استخراج این وصف را از مضامین ادله می‌کنیم، ولی امام علیه السلام این حرف را نمی‌زند و نمی‌فرماید. اگر امام بگوید؛ می‌گوید مستحب، ما این همه روایات درباره استجاب نداریم؟ این همه روایات درباره مکروه نداریم؟ این همه ادله کراهت و این همه ادله استجاب، خود امام گفته مستحب، فَيُسْتَحْسَنُ، يَنْبَغِي، اُنِّي أَحَبُّ، این‌ها همه دلالت بر استجاب می‌کند، یا مثلاً در مکروه می‌فرماید: هذا مكروهٌ یا آن نهی که بواسطه قرائن استفاده کراهت از آن می‌شود، خب از

این‌ها هم همین‌طور. وجوب و حرامش هم که مشخص است. در خود استحباب فی حد نفسه در این جا مسأله است! در مورد استحباب باید ما توجه داشته باشیم.

اگر استحباب راجع به عمل مکرر باشد معنا این است که: آن عمل فی حد نفسه در موقعیت خودش تام و تمام است و وجوب انجام شده، حالا این اعاده انجام می‌شود.

فرض کنید یک شخصی نماز ظهر را فردای خوانده و تمام است. و دیگر ملائکه هم از او طلب کار نیستند خوانده و آن‌ها هم بردند بالا و آسمان چهارم، پنجم چسباندن و رسانده‌اند به عرش. و خدا هم قبول کرده، گفته حالا بالاخره از بنده خود قبول می‌کنیم. یک‌دفعه یک امام جماعت سید قرشی می‌آید و خیلی قشنگ و خیلی خوب، می‌گویند که مستحب است آن نماز فردای به جماعت اعاده بشود، بله این می‌شود مستحب این دیگر واجب نیست یعنی ملائکه آن نماز اول را رفتند و به عرش خدا چسباندن.

آن هم چه نمازی، نمازی که به عرش خدا بچسبید. گفتش که این نماز تو بالا برود خدا کجا برود. خدا می‌گوید می‌خواهید نماز برایم بیاروید؟! تحفه آوردید!

دیشب در روزنامه می‌خواندم در احوالات یک بنده خدایی بود می‌خواندم که روزنامه حوزه یک قسمتی بود داشتم نگاه می‌کردم - این قضیه را مرحوم دستغیب گفته بود، معروف هم هست؛ یکی از علما داشته نماز می‌خوانده و یک دفعه یک دهاتی می‌آید و صف اول و رکعت اول را می‌خواند و خب بعد رکعت دوم را می‌خواند و بعد رکعت سوم را خودش فردای می‌خواند و بعد می‌نشیند کسبه‌اش را باز می‌کند و پیرش را می‌خورد، حالا صف اول! تمام مردم می‌گویند: آقا این چه وضعی است، برو گوشه مسجد بنشین، می‌گوید برو بابا، داد و بیداد می‌کنند آخر آخوند پیش نماز می‌گوید چرا این کار را کردی؟

می‌گوید از آن اولی که من آمدم خیال کردم این جا یک آدم دارد نماز می‌خواند، آمدم دیدم جنابعالی رفتی دنبال خر خریدن از همان اول که الله اکبر را بستی رفتی در بازار دنبال الاغ، شروع کرد آن حالتش را یکی یکی گفتن - گفتی من الآن دیگر پیر شدم و نیاز به خر دارم و بلند شدی رفتی بازار خر فروش‌ها، همه خیابان‌ها خر وجود دارد، نیازی به بازار خر فروش‌ها نیست، رفتی بازار خر فروش‌ها و الاغ‌ها را یکی یکی قیمت کردی و یک الاغ سفید خوشگل پیدا کردی و خریدی و آوردی در منزل شروع کردی برایش طویله ساختن آن مال رکعت اولت بود، رکعت دوم شروع کردی طویله ساختن، آخور برایش درست کردی و فلان. یارو رنگ به رنگ می‌شد سیاه می‌شد و سفید می‌شد و دید این دارد همه را می‌ریزد رو، بعد شروع کردی به آخور پرداختن، منم دیدم آمدم نماز بخوانیم یا برویم تو طویله؟! داریم با جنابعالی می‌گردیم ما آمدم پشت سرت نماز بخوانیم گفتیم نان و پنیرمان را بخوریم، نمازمان را فردای کردیم.

حالا این نماز حضرت حُجَّة الاسلام و ملاذ الاعلام، ملاذ الانعام. جبرئیل می‌خواهد این را بالا ببرد!؟

خدا می گوید این نماز را داری بالا می بری بنده کجا بروم؟!

یک وقت بنده خدایی در شیراز بود این رفته بود در حافظ نشسته بود داشت عرفان می گفت بنده هم از تلویزیون تماشا می کردم خانه یکی بودیم از دوستان قوم و خویش اهل بیت، گفتم این آقا حافظ برود حافظ بدبخت بیچاره کجا برود؟! کار به جایی رسیده که این آقا می آید آن هم پشتش را کرده به حافظ دارد برای چند نفر صبحگاه بجای ورزش صبحگاهی عرفان می گوید، گفتم بدبخت حافظ الآن می گوید این آمده این جا من کجا بروم! دیگر عرفان گفتن که دست این ها افتاده!!

هیچی همه چیز خر تو خره دیگر عالم خر تو خر است دیگر، همه چیز قر و قاطی شده دیگر وقت ظهور است، سابق بالاخره حدود مشخص بود، مرزها مشخص بود هر چیزی جای خودش را داشت، هر چیزی حساب خودش را داشت، الآن هر کسی هر چیزی که بصلاح است همان را بیان می کنند.

بله آن نماز [بر حسب فقه ظاهر] درست است. ولیکن واقعاً صحبت در این است و این را می خواهم بگویم که: این نمازی که حالا طرف رفته خر خریده حالا از این مثال استفاده اش را هم بکنیم - این که الآن رفته خر خریده و بعد هم در رکعت دوم رفته طویله ساخته بعد هم در رکعت سوم سوار خرش شده و به مسجد آمده خب این نماز چه فایده ای دارد؟! یعنی واقعاً در روز قیامت این نماز در کفۀ ترازو قرار می گیرد یا نه؟! حالا اگر راوی به امام صادق عرض کند که: یا ابن رسول الله شخصی آمده در رکعت اول خر خریده، در رکعت دوم طویله اش را درست کرده و در رکعت سوم هم سوار خرش شده، آیا این نمازش را اعاده بکند؟

حضرت می فرماید فلیعد باید اعاده کند، این فلیعد مستحب است یا واجب، این نه مستحب است نه واجب، مستحب اصطلاحی نیست. چرا؟ چون استحباب اصطلاحی در جایی است که آن مصلحت فعل اول تدارک شده باشد، حالا مصلحت زائدی برای آن تدارک بکند، مثلاً می گویند نمازهای نافله مستحب است چون تدارک مصلحت فرض را می کند، در روایات داریم، اصلاً علت نفل در روایات بیان شده است.

این هایی که عرض می کنیم این ها همه از مسائل بزرگان است و گرنه از این حرف ها در این کتابها پیدا نمی کنید، این ها همه از چیزهایی است که آن ها فرموده اند و این نکته هایی است که مجتهد باید به این نکات دقت کند تا در فتوایی که به مردم می دهد بدانند چه تعبیری را بیاورد، چه طوری فتوی بدهد.

دیدید بعضی وقت ها و بعضی اوقات در سابق مرحوم آقا در بعضی از قضایا صراحتاً نمی گفتند، ولی یک حرفی را می زدند ولی وقتی که از علتش سؤال می کردیم جواب نمی دادند؟! به خاطر این مسائل بود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ